

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیااده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم
			تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

مرور موضوعی بر مناجات شعبانیه

می‌خواهیم مروری به شکل موضوعی، ولو به طور اجمالی روی مناجات شعبانیه داشته باشیم. عبارات این مناجات را در هفت محور موضوعی تقسیم می‌کنیم.

اولین محور، مطالبی است که نشان می‌دهد شخص مناجات کننده از چه موضعی دارد مناجات می‌کند. وقتی وارد بحثش شدم متوجه می‌شوید که مقصود چیست؛ دومین محور، نگاه شخص مناجات کننده است به حضرت حق، با این دیدگاه که همه کاره حضرت حق است و هیچ‌کسی غیر خدا در هیچ امر ظاهری و باطنی و دنیوی و اخروی و مادی و معنوی، کاره‌ای نیست؛ سومین محور، تشکر و سپاس از الطاف و عنایات حضرت حق است؛ چهارمین محور، احساس و حالت دعا کننده است به این اعتبار که به جلال حضرت حق که می‌نگرد، جرم و نقص و کاستی خودش را متوجه می‌شود و به جرائم خودش در پیشگاه الهی اقرار می‌کند؛ پنجمین محور، باز احساس و حالت دعا کننده است؛ منتها در شرایطی که به جمال حضرت حق می‌نگرد و آنجا حسن ظن در او طلوع می‌کند؛ خوش‌گمانی به خدای متعال و چشم امید به خدا ظاهر می‌شود؛ ششمین محور، حالا سالک تحت تأثیر آن احساس جرم و کاستی و آلودگی‌های خود از یک سو و این حسن ظن و امید به خدای متعال از سوی دیگر، از حضرتش تقاضای عمل به مقتضای کرمش را می‌کند و در هفتمین محور، مناجات کننده خواسته‌های خودش را به حضرت حق عرضه می‌دارد. شاید بشود کل عبارات مناجات شعبانیه را در این هفت محور خلاصه کرد. حال، روی این محورها مرور بسیار سریعی می‌کنم و عبارات مربوط به هریک را می‌خوانم؛

چون هر چه شناخت ما نسبت به این مناجات کامل تر و جامع تر شود، حال قشنگ تری در مناجات داریم و آن حال قشنگ تر آثار سازنده ی بزرگ تری را در استفاده از این مناجات نصیب ما خواهد کرد.

اولین محور، مناجات کننده از چه موضعی دارد مناجات می کند. عبارت ها را برایتان می خوانم. نظم خود مناجات را به هم می زنم عبارات هر موضوع را می آورم کنار هم می گذارم تا به بحث، ترتیبی موضوعی داده باشیم. در یک عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام، همه شان که به اقتدای امیرالمؤمنین علیه السلام، بنابر آنچه روایت شده، این مناجات را در ماه شعبان می خواندند، عرضه می دارند «تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي» خدایا از هر چه در درون من می گذرد تو از آن آگاهی، «و تَخْبُرْ حاجتی» حاجت و نیاز من را هم تو خبر داری «و تَعْرِفْ ضَمِيرِي» و باطن و ضمیر پنهان من را هم تو به روشنی می شناسی «و لا يَخْفَى عَلَيْكَ أَمْرٌ مُنْقَلَبِي وَ مَثْوَايَ» خدایا امر منقلب من یعنی آنچه از آن روی برگرداندم و امر مثنوی من یعنی آنجایی که به سمت آن روی آوردم، آنجا اقامتگاه من است که حالا به تعبیری می تواند دنیا و آخرت باشد؛ ظاهر و باطن باشد؛ ماده و معنا باشد، این امور من بر تو مخفی نیست «و ما أُرِيدُ أَنْ أَبْدِي بِهِ مِنْ مَنْطِقِي وَ اتَّفَوَّهَ بِهِ مِنْ طَلَبِي» خدایا من اراده نکردم که حالا ابتدا کنم به گفتن و به زبان آوردن آنچه که در درونم می گذرد و حاجاتی که دارم و وضعیتی که در حیات من وجود دارد. این گونه نیست که من بخواهم اینها را ابتداءً به تو خبر دهم و به زبان بیاورم؛ هیچ کدام از اینها نیست؛ همه ی اینها را تو خبر داری. من نیامدم در قالب مناجات به تو چیز تازه ای اطلاع بدهم. «و أَرْجُوهُ لِعَاقِبَتِي» و امید دارم به عاقبتم، به فرجامم. «و قَدْ جَرَتْ مَقَادِيرُكَ عَلَيَّ يَا سَيِّدِي، فِيمَا يَكُونُ مِنِّي الی آخِرِ عُمْرِي، مِنْ سَرِيرَتِي وَ عَلَانِيَتِي» ای خدای من، ای سرور من، ای مولای من، مقدرات تو در مورد آنچه از همین الان تا پایان عمر من قرار است پیش بیاید از اموری که در پنهان و باطن من اتفاق می افتد و اموری که آشکارا در زندگی ظاهری من رخ می دهد؛ مقدرات تو در مورد همه ی اینها جاری شده است؛ بنابراین، این گونه نیست که بخواهم خبر تازه ای به تو بدهم یا گمان کنم که من آمدم چیزی را رقم بزنم. این دیدگاه مناجات کننده است. حالا از این موضع، مناجات کننده به محور دوم وارد می شود؛ یعنی تلقی اینکه همه کاره خودت هستی خدایا. عبارت ها را بخوانم: «و وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ،

مُسْتَكِينًا لَكَ، مُتَضَرِّعًا إِلَيْكَ خدایا! من آمدم در پیشگاه تو ایستادم در حالی که در اوج مسکنت و زمین‌گیری هستم؛ در اوج پریشان‌حالی هستم؛ در اوج گریه و تضرع و زاری در پیشگاه تو هستم. آمدم پیش تو؛ پیش هیچ‌کسی غیر تو نرفتم **«وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ»**؛ یا این جمله: **«وَوَيْدِكَ لَا يَبِيدُ غَيْرَكَ زِيَادَتِي وَ نَقْصِي، وَ نَفْعِي وَ ضَرِّي»** خدایا! دست خودت است؛ دست احدی جز تو نیست. وقتی آن چیزی که دارم، افزوده می‌شود از ماده و معنا، این تو هستی که اضافه کردی؛ وقتی آنچه که دارم کاسته می‌شود، این تو هستی که آن را کاستی؛ وقتی سودی بدست می‌آورم، این تو هستی که آن سود را رساندی و وقتی خسارتی متحمل می‌شوم، این تو هستی که آن خسارت را وارد کردی. **«وَوَيْدِكَ لَا يَبِيدُ غَيْرَكَ»** دست خودت است؛ دست احدی غیر تو نیست. کسی غیر تو در زندگی من کاره‌ای نیست. **«الهِیْ اِنْ حَرَمْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْزُقُنِي»** خدایا! اگر تو مرا محروم کنی، دیگر چه کسی وجود خواهد داشت که بتواند رزق به من بدهد؛ چه ارزاق معنوی، چه مادی؟ **«وَاِنْ خَدَلْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُنِي»** خدایا! تو اگر مرا خوارم کنی، دیگر چه کسی وجود خواهد داشت که بتواند من را نصرت کند؛ یاریم کند؟ هیچ‌کسی غیر تو کاره‌ای نیست. باز جای دیگر این مناجات است: **«الهِیْ لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَاَنْتَقِلْ بِهٖ عَن مَّعْصِيَتِكَ اِلَّا فِي وَاقْتٍ اَيَقْطِنِي لِمَحَبَّتِكَ وَ كَمَا اَرَدْتَ اِنْ اَكُوْنَ كُنْتُ»** خدایا! من هیچ قدرتی، هیچ توانی ندارم که به‌مدد آن از معصیت تو خودم را به طاعت تو منتقل کنم؛ هیچ توان و قدرتی ندارم مگر هنگامی که تو از سر محبت، مرا بیدار می‌کنی. آن محبتی که تو به من داری، سبب می‌شود که من را از این خواب غفلت بیدار کنی یا در اثر این محبتی که من به تو دارم، تو مرا بیدار می‌کنی. (عبارت به هر دو شکل، قابل معنا شدن است) و وقتی تو بیدارم کردی، **«وَكَمَا اَرَدْتَ اِنْ اَكُوْنَ كُنْتُ»** آن موقع آن‌طور که تو اراده کردی من باشم، آن‌طور می‌شوم؛ آن‌گونه که تو می‌پسندی من باشم، آن‌گونه می‌شوم. منهای این، **«لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ»** خودم هیچ قدرت و هنری ندارم. باز عبارت دیگر: **«الهِیْ اِنْ مِّنْ تَعَرَّفَ بِكَ غَيْرُ مَجْهُولٍ»** خدایا! هر کسی که به سبب تو شناخته شد، او دیگر ناشناس و مجهول باقی نمی‌ماند **«وَمَنْ لَّا ذِكْرُكَ غَيْرُ مَخْذُولٍ»** هر کسی که به تو پناه بیاورد، او دیگر خوار نمی‌شود؛ دچار خذلان نمی‌شود. **«وَمَنْ اَقْبَلَتْ عَلَيْهِ»**

غَيْرُ مَمْلُوكٍ [مَمْلُوكٍ]» خدايا! هر كسى تو به او روى بياورى؛ اقبال كنى، او ديگر مملوك احدى نخواهد شد يا دچار ملالت و پريشانى نخواهد شد «الْهَى اِنَّ مَنِ انْتَهَجَ بِكَ لِمُسْتَجِيرٍ» خدايا! هر كس به تو راه ببرد، وجودش يکپارچه نور مى شود «وَ اِنَّ مَنِ اعْتَصَمَ بِكَ لِمُسْتَجِيرٍ» و هر كسى به تو چنگ بزند و به تو در آويزد، او در پناه قرار مى گيرد؛ پس ببينيد باز هم همه كاره خداست و عبارت ديگر: «فَانِّى لَا اَقْدِرُ لِنَفْسِى دَفْعًا وَ لَا اَمْلِكُ لَهَا نَفْعًا» خدايا! من نه قدرت بر اين دارم كه چيزى كه بد است از خودم دفع كنم؛ چيزى كه زيانبار است؛ معصيت است؛ گناه است؛ غفلت است؛ آلودگى است؛ هر چه هست، نه قدرت اين را دارم كه اينها را از خودم برطرف كنم و دفع كنم؛ از خودم در قبال آنها دفاع كنم «وَ لَا اَمْلِكُ لَهَا نَفْعًا» و خدايا! مالك نفع و سودى هم براى خودم نيستم؛ اين گونه نيست كه بتوانم نفعى به خودم برسانم؛ پس هيچ كارى از من برنمى آيد؛ همه كاره تويى. باز عبارت ديگر: «الْهَى فَلَكَ اسْأَلُ وَ اَلَيْكَ اِبْتِهَالٌ وَ ارْتِعَابٌ» خدايا! فقط از تو درخواست مى كنم؛ از احدى جز تو درخواست نمى كنم. خدايا! از همگان مى بُرم و فقط رو به تو مى كنم (ابتهال يعنى انقطاع) و رغبتم، ميلم و توجهام تنها به سوى توست. پس اين هم محور دوم موضوعى مناجات شعبانيه. اين معرفت كه در همه امور مادى و معنوى، ظاهرى و باطنى، دنيايى و اخروى، خود خدا همه كاره است. به هيچ چيز خودمان ننازيم؛ نه به فكرمان، نه به حافظه مان، نه به هوشمان، نه به توانمان، نه به تلاشمان، نه به تقوايمان، نه به طاعتمان، نه به عبادتمان؛ به هيچ چيز. گفت:

تكيه بر تقوا و دانش در طريقت كافرست راهرو گر صد هنر دارد توكل بايدش

محور سوم آموزه هاى اين مناجات، همانطور كه گفتيم، سپاس و تشكر از محضر حق متعال است در قبال نيكي ها و الطاف و عناياتى كه شامل حال عبد كرده است «الْهَى فَلَكَ الْحَمْدُ اَبَدًا اَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا يَرِيدُ وَ لَا يَبِيدُ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى» خدايا! حمد و سپاس تماما متعلق به توست. گفتيم اگر به يك تالار، به يك نمايشگاه تابلو هاى نقاشى برويم كه نقاش چيره دستى آثار هنرى خود را به تماشا گذاشته است، جمع ما وارد اين تالار كه مى شود، هر چند نفرى از ما را يكي از تابلوها خيلى خيره مى كند و لذا پاى

هر کدام از این تابلوها سه چهار نفر ایستاده‌اند و دارند تمجید می‌کنند؛ عجب تابلویی! چقدر زیباست! حال اگر به این مجموعه‌ای که هر کدام پای یک تابلو ایستاده‌اند و شروع کرده‌اند به توصیف و تجلیل و ستودن ارزش هنری این تابلوها، خوب دقت کنید، می‌بینید تمامی اینها فی‌الواقع دارند از چه کسی تعریف می‌کنند؟ از آن نقاشی که تمامی این تابلوها کار اوست. از هر تابلویی تعریف کنی، از نقاشی که او را خلق کرده و اثر هنری اوست داری تعریف می‌کنی. گفت:

زیبایی هر نقشی زاستادی نقاش است پس مدح ز هر نقشی مداحی نقاش است

حال، ببینید در این عالم هر کسی از هر چیزی تمجید می‌کند، خالق آن چیز کیست؟ یک منظره‌ی زیبا در طبیعت، یک اثر علمی بسیار عمیق، یک شاهکار هنری بسیار زیبا. هر چیزی را که تمجیدش می‌کنید، می‌بینید خالقش خداست. این هنرمندی که این تابلوی زیبا را کشیده، این هنرمند را چه کسی ایجاد کرده است؟ چه کسی این استعداد هنری را به او داده است؟ غیر خدا؟ آن دانشمندی که آن اثر عمیق را خلق کرده، او را چه کسی خلق کرده است؟ چه کسی این توان عقلی و فکری را به او بخشیده؟ غیر خدا؟ این گل زیبا، این پرندۀ خوش نقش و نگار، این انسان زیبارو، آن شخصی که دارای خلیات و روحیات زیبا است، اینها را چه کسی خلق کرده است؟ غیر خدا؟ پس ببینید، از هر چیزی در این عالم تعریف می‌کنید، فی‌الواقع دارید از چه کسی تعریف می‌کنید؟ از خالق آنها، یعنی خدا. «**الهِی فَالْكَ الْحَمْدُ**» ستایش و حمد فقط مختص توست. از هر چیزی حمد کنند، از تو حمد می‌کنند هیچ چیزی مورد حمد واقع نمی‌شود مگر ذات ذوالجلال تو. «**الهِی فَالْكَ الْحَمْدُ**» حال، این حمد چگونه است؟ «**ابداً ابداً**»، حمد همیشگی؛ «**دائماً سرمداً**» دائمی و سرمدی؛ یعنی حمد بی‌پایان و بی‌منتها؛ «**یَزِيدُ وَ لَا يَبِيدُ**» حمدی که رو به کاهش نمی‌گذارد و تمام نمی‌شود؛ هر چه جلو می‌رود، بیشتر می‌شود؛ افزون‌تر می‌شود؛ «**كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى**» حمدی که به گونه‌ای است که تو می‌پسندی آن‌گونه حمد شوی. این یک عبارت. عبارت دیگر باز در مناجات شعبانیه در مقام شکر و سپاس:

«فَشَكَرْتُكَ بِذَخَالِي فِي كَرَمِكَ، وَ لِتَطْهِيرِ قَلْبِي مِنْ أَوْسَاحِ الْغَفْلَةِ عَنْكَ» خدایا! من از تو تشکر می‌کنم؛ سپاس می‌گذارم به خاطر اینکه مرا در حوزه‌ی کرم خودت وارد کردی؛ مشمول کرم خودت کردی و قلب مرا از چرک و آلودگی‌های غفلت از خودت پاک کردی؛ یک قلب طاهر و پاک و نورانی به من عطا کردی.

محور چهارم از آموزه‌های این مناجات، احساس و حالت دعا کننده است وقتی که جلال الهی را می‌بیند. عبارتی در پایان این مناجات قبل از آخرین صلوات وجود دارد: «يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» خدا هم «ذَا الْجَلَالِ»، یعنی صاحب شکوه و عظمت و جلال و هیمنه است و هم «ذَا الْإِكْرَامِ» است؛ یعنی صاحب کرم، جود، لطف، جمال و مهر است. خدا هم «ذَا الْجَلَالِ» است هم «ذَا الْإِكْرَامِ». وقتی تجلّی جلالی حضرت حق بر قلب سالک واقع می‌شود و آن عظمت، آن شکوه را می‌بیند، به حقارت خودش پی می‌برد؛ کوچکی خودش را، نقص خودش را و معیوب بودن خودش را می‌بیند. این اثر تجلّی جلالی حضرت حق است؛ لذا جرایم خودش را می‌بیند و به این جرایم اعتراف و اقرار می‌کند. حال، نمونه‌هایی از عبارتهای مناجات شعبانیه را که در این حوزه است، برایتان بخوانم «وَ اِنْ كَانَ قَدْ ذَنِيَ اجْلِي وَ لَمْ يُدْنِي مِنْكَ عَمَلِي، فَقَدْ جَعَلْتُ الْاِقْرَارَ بِالذَّنْبِ اِلَيْكَ وَسِيْلَتِي، اَلِهِي قَدْ جُرْتُ عَلٰى نَفْسِي فِي النَّظْرِ لَهَا فَلَهَا الْوَيْلُ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا» خدایا! اگر مرگم نزدیک شده و عملی که مرا به تو نزدیک کند انجام ندهام؛ عملم مرا به تو نزدیک نکرده و دور از تو هستم، حال، دم مرگ چه چاره‌ای دارم؟ تنها وسیله‌ای که دارم چیست؟ «الْاِقْرَارَ بِالذَّنْبِ اِلَيْكَ وَسِيْلَتِي» عملی که ندارم تا بردارم بیاورم در خانه تو؛ بگویم این طاعت را انجام داده‌ام، گناهانم را برمی‌دارم می‌آورم؛ اقرار به گناهانم را وسیله‌ای قرار می‌دهم؛ بهانه‌ای قرار می‌دهم که بیایم در خانه‌ی تو را بزنم. «اَلِهِي قَدْ جُرْتُ عَلٰى نَفْسِي» خدایا! به خودم ظلم کردم؛ خودم را تباه کردم؛ نابود کردم. «اَلِهِي قَدْ جُرْتُ عَلٰى نَفْسِي فِي النَّظْرِ لَهَا» در توجّه به نفسم، در پرداختن به خودسازی، به خودم ظلم عظیمی کردم. «فَلَهَا الْوَيْلُ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا» وای بر من اگر تو مرا نبخشایی.

عبارت دیگر: «اَلِهِي وَ قَدْ اَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي شَرِّ السَّهْوِ عَنْكَ» خدایا! عمر خودم را در غفلت و سهو از تو تباه کردم «وَ اَبْلَيْتُ شَبَابِي فِي سَكْرَةِ التَّبَاعُدِ مِنْكَ» و خدایا! جوانی خودم را هم در مستی بُعد و دوری از

تو بر باد دادم؛ نابود کردم. «**الْهِیَ فَلَمْ اسْتَقِظْ اَیَّامَ اغْتِرَارِیْ بِكَ وَ زُکُونِیْ اِلَیْ سَبِیْلِ سَخَطِکَ**» خدایا! در آن ایامی که مغرور بودم؛ مفتون بودم؛ بدی می‌کردم، تو مرا کیفر نمی‌کردی؛ به روی من هم نمی‌آوردی؛ پرده‌پوشی می‌کردی؛ نمی‌گذاشتی خلق هم بفهمند. پیوسته جری‌تر شدم؛ پیوسته پُر روتر و بی‌ادب‌تر می‌شدم. خدایا! در آن ایامی که دچار غرور بودم، «**فَلَمْ اسْتَقِظْ**» از خواب غفلت بیدار نشدم «**وَ زُکُونِیْ اِلَیْ سَبِیْلِ سَخَطِکَ**» و در آن حال، تمام اتکای من به راهی بود که راه سخط و خشم و غضب تو بود؛ به آن تکیه کرده بودم. اینها اعتراف‌های عبد است. باز عبارت دیگر: «**الْهِیَ اَنَا عَبْدٌ اَتَّصَلُ اِلَیْکَ مِمَّا کُنْتُ اُوَاجِهْکَ بِهٖ مِنْ قِلَّةِ اسْتِحْیَائِیْ مِنْ نَظَرِکَ**» خدایا! من بنده‌ای هستم؛ آمده‌ام به پوزش‌خواهی و عذرخواهی در نزد تو از آنچه که در آن حالت با تو مواجه شدم؛ روبرو شدم؛ از بی‌حیایی‌هایی که در محضر تو کردم؛ تو می‌دیدى و من در حالی که تو داشتى مرا می‌دیدى، بی‌پروا معصیت تو را به‌جا می‌آوردم و خود را به آلوده‌ترین آلودگی‌ها مبتلا می‌کردم؛ از نگاه تو حیا نمی‌کردم «**الْهِیَ اَنَا عَبْدُ الضَّعِيفِ الْمُدْنِبِ وَ مَمْلُوكِ الْمُنِيبِ [مَمْلُوكِ الْمَعِيبِ]**» خدایا! من بنده‌ی ضعیف گناهکار تو هستم. خدایا! من مملوک تو هستم؛ متعلق به تو هستم؛ مملوکی که رو به تو آورده یا مملوکی که یکپارچه عیب و آلودگی و کاستی است. باز عبارت دیگر: «**الْهِیَ اِنْ کَانَتِ الْخَطَايَا قَدْ اسْقَطْتَنِی لَدَیْکَ**» خدایا! اگر خطایا، آلودگی‌ها، زشتی‌ها و بدکاری‌های من، مرا در نزد تو ساقط کرده؛ از چشم تو انداخته؛ یا «**الْهِیَ اِنْ حَطَّتْ عَلَیَّ الدُّنُوبُ مِنْ مَّکَارِمِ لُطْفِکَ**» خدایا! اگر گناهان، مرا از آن مکرمت‌ها و الطاف تو فرو انداخته و محروم کرده است؛ «**الْهِیَ اِنْ اَنَا مَتْنِی الْغَفْلَةُ عَنِ الْاِسْتِعْدَادِ لِلِقَائِکَ**» خدایا! اگر غفلت‌های من، مرا به خوابی برده که آمادگی لقاء و دیدار تو را از من سلب کرده. ببینید، اینها همه اعتراف به نقص‌ها و کاستی‌هاست. با تجلی جلال حضرت حق، عبد به نقایص و عیوب خود پی می‌برد و در پیشگاه الهی اعتراف می‌کند.

محور پنجم: حال به کرم و جمال حضرت حق نگاه می‌کند؛ گفتیم «**يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ**». حال حسن‌ظن و امید در این مناجات، موج می‌زند. از همان اولین جمله‌های مناجات، دیدید که چگونه «**اَرْجُوهُ لِعَاقِبَتِی**» امید بستم برای عاقبت و پایان کارم به تو، به عنایات تو. «**رَاجِئاً لِمَا لَدَیْکَ ثَوَابِی**» خدایا!

من به عنایات تو، به عطایای تو، به ثوابها و پاداشهای تو امید بستم؛ امید دارم. باز جای دیگر: «فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيَّ بِفَضْلِ سَعَتِكَ» خدایا! زیننده‌ی توست؛ سزاوار توست که با آن فضل گسترده و بی‌منت‌های خودت مرا مورد جود و عطا و لطف خود قرار دهی. من این‌گونه تو را می‌بینم. یا «الهِیَ كَأَنِّي بِنَفْسِي وَاقِفَةٌ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَ قَدْ أَظَلَّهَا حُسْنُ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ، فَفَعَلْتَ [فَقُلْتَ] مَا أَنْتَ أَهْلُهُ» خدایا! گویا من با همه‌ی وجودم، با جانم پیشاروی تو ایستاده‌ام و احساس می‌کنم حسن توکلی که به تو دارم، بر من مجرم خاطی؛ سایه افکنده؛ همین حسن توکلم و اعتماد نیکی که به تو دارم سایه لطف و عنایتت را بر من انداخته است؛ «فَقُلْتَ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ» آن وقت تو متقابلاً آنچه که خودت سزاوارش هستی، به من می‌گویی؛ یا «فَفَعَلْتَ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ» آن‌گونه که زیننده‌ی توست و تو اهلش هستی، با من رفتار می‌کنی، نه آن‌گونه که من سزاوارش هستم. باز عبارت دیگر: «الهِیَ إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَىٰ مِنْكَ بِذَلِكَ» خدایا! اگر مرا ببخشی، چه کسی از تو به بخشیدن سزاوارتر است؟ خیلی چیز عجیبی نیست اگر مرا علی‌رغم همه‌ی آن جرم و جنایت‌هایم، مشمول عفو خودت قرار دهی. «الهِیَ جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِي وَ عَفْوُكَ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِي» خدایا! جود تو آرزوی من را بسط و گسترش داده و عفو تو هم بیش از عمل من است. هر چقدر هم که من عمل زشت و آلوده داشته باشم، عفو تو از آن عظیم‌تر است؛ یا به‌تعبیر دیگر، هرچه من طاعت و عبادت داشته باشم، عفو تو بزرگ‌تر است. جا ندارد وقتی عفو به آن عظمت هست، من بخواهم به طاعت و عبادت خودم تکیه کنم. (هر دو معنا را می‌شود درک کرد). «الهِیَ لَوْ أَرَدْتَ هَوَانِي لَمْ تَهْدِنِي وَ لَوْ أَرَدْتَ فَضِيحَتِي لَمْ تُعَافِنِي» خدایا! اگر تو اراده کرده بودی که مرا خوار کنی دیگر این همه هدیه به من نمی‌دادی؛ اسلام را به من دادی؛ ایمان را به من دادی؛ قرآن را به من دادی؛ اهل بیت را به من دادی؛ توفیق معرفتت را به من دادی؛ دلی که دل به تو ببازم به من دادی؛ محبت و معرفت خودت و اهل بیت را به من عنایت کردی؛ خدایا! اگر می‌خواستی مرا خوار کنی که این همه هدیه به من نمی‌دادی. «الهِیَ لَوْ أَرَدْتَ هَوَانِي لَمْ تَهْدِنِي» این هدیه‌ها نشان می‌دهد که نمی‌خواهی مرا خوار کنی؛ خوب می‌فهمم. «وَ لَوْ أَرَدْتَ فَضِيحَتِي لَمْ تُعَافِنِي» خدایا! اگر تو قصد کرده بودی مرا مفتضح کنی، معافم

نمی‌کردی؛ عافیت به من نمی‌دادی؛ در زندگی دنیوی، این همه پرده روی جنایات و جرایم، روی زشتی‌ها و آلودگی‌هایم، روی گناه و معصیت‌هایم نمی‌انداختی؛ به‌طوری‌که همه‌ی خلق به دیده مثبت و خوب به من نگاه می‌کنند و نمی‌دانند من چه آلودگی‌ها دارم. مرا معاف کردی از مفتضح شدن در دنیا. این نشان می‌دهد که در آخرت هم نمی‌خواهی آبروی مرا ببری **«وَلَوْ أَرَدْتَ فَصِيحَتِي لَمْ تُعَافِنِي»**. یا باز عبارت دیگر: **«الْهِيَ مَا أَظُنُّكَ تَرُدُّنِي فِي حَاجَةٍ قَدْ أَفْنَيْتُ عُمْرِي فِي طَلِبِهَا مِنْكَ»** خدایا! من این‌گونه گمان نمی‌برم بر تو؛ باورم نمی‌شود که در حاجت و درخواستی که همه‌ی عمرم را صرف درخواست کردن آن از تو کردم، مرا دست‌خالی از در خانه‌ات برگردانی؛ محال است؛ باورم نمی‌شود؛ حتی چنین گمانی هم بر تو نمی‌برم؛ **«مَا أَظُنُّكَ»** یا جمله‌ی دیگر: **«الْهِيَ لَمْ أَسْلُطْ عَلَى حُسْنِ ظَنِّي فَنُوطَ الْأَيَّاسِ وَ لَا انْقَطَعَ رَجَائِي مِنْ جَمِيلِ كَرَمِكَ»** خدایا! من یأس و ناامیدی را مسلط بر حسن‌ظنی که به تو دارم نکردم و نمی‌کنم؛ به هیچ وجه اجازه نمی‌دهم یأس و فنوط بر حسن‌ظن و خوش‌گمانی‌یی که به تو دارم، مسلط شود. درست است که وقتی اعمال زشت‌م را نگاه می‌کنم، ناامیدی می‌آید به سراغم؛ اما وقتی به فضل و عنایات تو نگاه می‌کنم، چنان امید در من اوج می‌گیرد که آن امید عظیم به این ناامیدی اجازه نمی‌دهد که بخواهد بیاید بر آن غلبه کند و وجود مرا یأس در بر بگیرد **«وَلَا انْقَطَعَ رَجَائِي مِنْ جَمِيلِ كَرَمِكَ»** و خدایا امید من از کرم زیبا و نیکوی تو قطع شدنی نیست. باز عبارت دیگر: **«يَا قَرِيبًا لَا يَبْعُدُ عَنِ الْمُعْتَرِّ بِهِ»** ای خدای نزدیکی که فاصله نمی‌گیری؛ دور نمی‌شوی از کسی که مغرور شده و مغرورانه بدی می‌کند؛ اما تو از او دور نمی‌شوی! **«وَلَا يَا جَوَادًا لَا يَبْخُلُ عَمَّنْ رَجَا ثَوَابَهُ»** و ای خدایی که یکپارچه جود، عطا، بخشش و کرامت هستی و کسی که امید به پاداش تو بسته را در حقش بخل نمی‌ورزی و جود خودت را از او دریغ نمی‌داری! باز عبارت دیگر: **«فَقَدْ نَبَّهْنِي الْيَقِينُ إِلَى كَرَمِ عَطْفِكَ»** خدایا! یقین، مرا به سوی کرامت و کرم تو و عطوفت و الطاف تو متوجه کرده و بیدارم کرده؛ یقینی که به کرم و به عطوفت تو دارم، مرا بیدار کرده است. **«فَقَدْ نَبَّهْتَنِي الْمَعْرِفَةَ بِكَرَمِ آلَائِكَ»** خدایا! معرفتی که به الطاف و عنایات کریمانه‌ی تو دارم، مرا متنبه، متوجه، هوشیار و بیدار کرده است. **«فَقَدْ دَعَانِي إِلَى الْجَنَّةِ خَزِيرًا»**

ثَوَابِكَ خدا! ثواب جزیل و پاداش‌های بی حد تو مرا به سوی بهشت تو دعوت کرده است. اگر عقاب عظیم تو مرا به سمت دوزخ می‌خواند، **«إِنْ دَعَانِي إِلَى النَّارِ عَظِيمٍ عِقَابِكَ فَقَدْ دَعَانِي إِلَى الْجَنَّةِ جَزِيلٍ ثَوَابِكَ»** و اما محور ششم؛ آن جلال، آن اقرار و اعتراف به جرم را در پی داشت و این جمال، این حسن‌ظن و امید را. حال، ببینید عبدی که این دو احساس در او برانگیخته شده، با پروردگارش چه می‌گوید. تقاضا می‌کند که خدا با این بنده‌ی آلوده، به مقتضای لطف و عنایات، رفتار کند. عبارتهای مناجات را می‌خوانم: **«الْهِيَ لَمْ يَزَلْ بِرُكِّ عَلَيَّ أَيَّامَ حَيَاتِي فَلَا تَقْطَعْ بِرُكِّ عَنِّي فِي مَمَاتِي»** خدا! خوبی‌های تو پیوسته در طول زندگی دنیوی من شامل حال من بود؛ پس این جریان خوبی کردن را بعد از مرگ من هم قطع نکن. **«الْهِيَ كَيْفَ آيَسُ مِنْ حُسْنِ نَظْرِكَ لِي بَعْدَ مَمَاتِي وَ أَنْتَ لَمْ تُؤَلِّئِي إِلَّا الْجَمِيلَ فِي حَيَاتِي»** خدا! چگونه مایوس شوم از حسن نظر تو نسبت به خودم؛ آن نظر لطفی که بعد از مرگم به من می‌اندازی؛ در حالی که در طول زندگی دنیویم جز به نیکی و زیبایی با من رفتار نکردی؟ یا **«الْهِيَ قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا وَ أَنَا أَخْرَجْتُ إِلَى سِتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرَةِ»** خدا! در طول زندگی دنیوی‌ام پرده بر گناهان بی‌شمار و بسیار من افکندی و نگذاشتی احدی مطلع شود؛ خدا! من فردای قیامت محتاج‌تر از دنیا به این پرده‌پوشی‌های تو هستم. یا **«الْهِيَ قَدْ أَحْسَنْتَ إِلَيَّ إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ فَلَا تَفْضُخْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ»** خدا! تو به من خوبی کردی؛ نیکی کردی؛ لطف کردی آن هنگامی که نگذاشتی گناهان من برای احدی از بندگان شایسته‌ها ظاهر و آشکار شود. حالا که این کار را کردی؛ این خوبی را کردی، **«فَلَا تَفْضُخْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ»** پس، فردای قیامت هم در برابر سران شاهدان قیامت که انبیاء، اولیاء و ملائکه‌الله هستند، آنجا هم مرا مفتضح نکن؛ پرده از روی گناهان و آلودگی‌هایم بردار. یا باز در جای دیگر مناجات هست: **«فَاصْفَحْ عَنِّي بِحُسْنِ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ»** خدا! با این حسن توکلی که به تو دارم، به روی گناهانم پرده بپوشان؛ رویت را از نگاه به گناهانم برگردان. یا **«الْهِيَ تَوَلَّ مِنْ أَمْرِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ عُدَّ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ مُدْنِبٍ قَدْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ»** خدا! آن‌گونه که سزاوار و زیبنده‌ی توست، در کار من با من رفتار کن و در قبال گناهکاری که جهالت‌هایش او را در منجلاب

گناه فرو برده است، تو با فضل خودت به او رو کن و روی بیاور؛ تو به او پشت نکن، گر چه او به تو پشت کرده است. یا «أَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْكَ إِذِ الْعَفْوَ نَعْتُ لِكْرَمِكَ» خدایا! من از تو طلب و درخواست عفو بخشش می‌کنم؛ نه چون مستحق بخشیده شدن هستم؛ نه؛ «إِذِ الْعَفْوَ نَعْتُ لِكْرَمِكَ» به خاطر اینکه بخشایش و بخشیدن و گذشت، توصیفی است برای کرامت تو؛ وصفی است از کرامت‌های تو. یا «الْهِیَ إِنْ أَخَذْتَنِي بِجُرْمِي أَخَذْتَنِي بِعَفْوِكَ وَ إِنْ أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي أَخَذْتَنِي بِمَغْفِرَتِكَ» خدایا! اگر مرا در قبال جرائم مؤاخذه کنی، من تو را در قبال عفو مؤاخذه می‌کنم. می‌گویم مگر تو نگفتی من بخشنده‌ام؟ پس ببخش! درست است که من جرم کردم؛ ولی تو ببخش. «وَ إِنْ أَخَذْتَنِي بِذُنُوبِي أَخَذْتَنِي بِمَغْفِرَتِكَ» خدایا! اگر مرا در قبال گناهانم مورد مؤاخذه قرار دهی، من هم تو را در قبال مغفرت مؤاخذه می‌کنم؛ می‌گویم مگر تو نگفتی من غفارم؟ مگر تو نگفتی من غفورم؟ پس کجا رفت آن غفوریتت؛ غفاریتت؟! یا باز جای دیگر مناجات: «الْهِیَ إِنْ كَانَ صَغُرَ فِي جَنْبِ طَاعَتِكَ عَمَلِي فَقَدْ كَبُرَ فِي جَنْبِ رَجَائِكَ أَمَلِي» خدایا! اگر در جنب و جوار طاعت تو، اعمال من بسیار کم است؛ اما در جنب امید به تو، آرزوی من بسیار عظیم است. «الْهِیَ كَيْفَ انْقَلَبُ مِنْ عِنْدِكَ بِالْخِيْبَةِ مَخْرُومًا، وَ قَدْ كَانَ حُسْنُ ظَنِّي بِجُودِكَ أَنْ تَقْلِبَنِي بِالنَّجَاةِ مَرْحُومًا» خدایا! چگونه از نزد تو برگردم در حالی که مأیوس و ناامید و محروم باشم؛ حال آنکه حسن‌ظن من به جود تو این است که مرا در حالی از نزد خودت و از در خانه‌ات برگردانی که نجات یافته و مشمول رحمت تو باشم؟! با چنین امیدی چگونه مأیوس و دست‌خالی برگردم؟! یا «فَأَقْبِلْ عُذْرِي يَا أَكْرَمَ مَنْ اعْتَدَرَ إِلَيْهِ الْمُسِيئُونَ» ای کریم‌ترین کسی که بدکاران و خطاکاران به او امید می‌بندند و نزد او پوزش می‌طلبند! خدایا! پس عذر من را هم پذیرا شو و پوزش‌خواهی من را هم قبول کن. «الْهِیَ لَا تَرُدُّ حَاجَتِي وَ لَا تُخَيِّبُ طَمَعِي وَ لَا تَقْطَعْ مِنْكَ رَجَائِي وَ أَمَلِي» خدایا! دست رد بر حاجت و درخواست من نزن؛ طمع‌ی که به تو بستم را ناکام نگذار و امید و آرزوی من را به خودت قطع نکن. یا باز جای دیگر: «وَ قَدْ لُدْتُ بِكَ يَا إِلَهِي فَلَا تُخَيِّبْ ظَنِّي مِنْ رَحْمَتِكَ وَ لَا تَحْجُبْنِي عَنْ رَأْفَتِكَ» خدایا! به تو پناهنده شدم؛ به تو پناه آوردم؛ پس این گمان نیکی که به رحمت تو دارم؛ این را ناکام و ناامید نکن. «وَ لَا تَحْجُبْنِي عَنْ رَأْفَتِكَ»

و مرا از رأفت، لطف و عنایت خودت محبوب و محروم نگردان. یا این عبارت: «**إِلَهِي وَ أَنَا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْكَ مُتَوَسِّلٌ بِكَرَمِكَ إِلَيْكَ**» خدایا! من بنده تو و فرزند بنده توام؛ غلام و غلامزاده توام. خدایا! حالا پیشاروی تو ایستاده‌ام؛ هر چه هستم؛ اما «**مُتَوَسِّلٌ بِكَرَمِكَ إِلَيْكَ**» خدایا! به کرم تو پیش تو متوسل شده‌ام؛ این‌گونه در درگاه تو آمده‌ام.

و آخرین محوری که اشاره کنم، خواسته‌هایی است که مناجات کننده ماه شعبان از خدا درخواست می‌کند و امیدوارم همت بلند را در درخواست از پیشگاه حضرت احدیت یاد بگیریم. اولاً، می‌دانید سه صلوات در مناجات شعبانیه هست؛ با صلوات شروع می‌شود و آخرین فراز آن که یکی از بلندترین خواسته‌ها و درخواست‌هاست، با صلوات مطرح می‌شود و مناجات با صلوات خاتمه پیدا می‌کند. شروع مناجات شعبانیه این است: «**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ**» و آخرین فراز مناجات با این جمله شروع می‌شود: «**أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ**» از تو درخواست می‌کنم که صلوات خود را نثار کنی بر پیامبر و خاندانش و با این جمله مناجات ختم می‌شود «**وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا**» می‌دانید که صلوات دعای مستجاب است. محال است این دعا رد شود. ولو منافق صلوات بفرستد، خدا اجابت می‌کند؛ ولو کافر، مشرک صلوات بفرستد، خدا اجابت می‌کند. حال، مناجاتی که غرق در صلوات است؛ مناجاتی که با صلوات شروع شد؛ با صلوات به اوج بلندترین فرازهایش رسید و با صلوات خاتمه پیدا کرد، بقیه‌ی آنچه که در بین اینها هست، آنها هم مستجاب است دیگر. محال است خدا اول، وسط و آخرش را اجابت کند؛ ولی آنچه بینابین اینهاست را اجابت نکند. یکی از آداب دعا و مناجات همین صلوات است که اهل بیت به ما آموخته‌اند و این نشان می‌دهد که همه‌ی معارف بلندی که در این مناجات، به مناجات کننده شناسانده شده و خواسته، تشنگی و عطشش در مناجات کننده ایجاد شده و خدا هم در پاسخ، عطا خواهد کرد، همه‌ی اینها به برکت محمد و آل محمد است.

و اما خواسته‌ها «و اَسْمَعُ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ وَ اَسْمَعُ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ وَ أَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَجَيْتُكَ» خدايا! وقتی صدايت می‌زنم گوش بده به صدا زدن‌های من؛ خدايا! وقتی از دور با فریاد تو را می‌خوانم؛ از ته چاه ظلمانی گناه و غفلت و آلودگی‌ها تو را صدا می‌زنم، گوش بسپار به ندای من و تویی که نزدیکِ نزدیکی «لَا يَبْعُدُ عَنِ الْمُعْتَرِّ بِهِ» و تویی که از بنده مغرور و گناهکار، فاصله نمی‌گیری، هنگامی که با تو از نزدیک نجوا می‌کنم؛ در گوشی با تو حرف می‌زنم، خدايا! رویت را به من کن «أَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَجَيْتُكَ» خواسته دیگر: «فَلَا تَجْعَلْنِي مِمَّنْ صَرَفَتْ عَنْهُ وَجْهَكَ وَ حَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنْ عَفْوِكَ» خدايا! مرا از کسانی قرار نده که روی از آنها برگردانده‌ای گفته‌ای؛ دیگر نمی‌خواهم ببینمت، «وَ حَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنْ عَفْوِكَ» و سهو، خطاکاری و لغزش‌هایش، او را محجوب و محروم از عفو تو کرده است؛ مرا از آنها نکن. خواسته دیگر: «الْهِي فَسُرِّي بِلِقَائِكَ يَوْمَ تَقْضَى فِيهِ بَيْنَ عِبَادِكَ» خدايا! آن روزی که بین بندگان به داوری می‌نشینی، فردای قیامت، آن روز مرا با توفیق دیدار و لقاء خودت و نظر به وجه خودت مسرور کن. «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ؛ اِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»^۱ باز خواسته‌ی دیگر: «الْهِي انْظُرْ اِلَيَّ نَظْرَ مَنْ نَادَيْتَهُ فَاجَابَكَ وَ اسْتَعْمَلْتَهُ بِمُؤْمِنِكَ فَاطَاعَكَ» خدايا! به من نظری بینداز؛ نظر کسی که تو او را صدا زدی؛ ندا دادی و او پاسخ تو را داد؛ دعوت تو را، ندای تو را اجابت کرد و با یاری و مدد خودت او را به عمل دعوت کردی و آن بنده اطاعت کرد و فرمان تو را اجرا کرد؛ نظری که به این دسته آدم‌ها می‌اندازی؛ از آن نظرها یک نظر هم به من بینداز تا من هم آن‌گونه شوم؛ بشوم بنده‌ای که ندای تو را جواب می‌دهد و طلب عمل از جانب تو را با اطاعت و عمل کردن پاسخ می‌دهد.

فراز دیگر: «الْهِي هَبْ لِي قَلْبًا يُدْنِيهِ مِنْكَ شَوْقُهُ وَ لِسَانًا يَرْفَعُ اِلَيْكَ صِدْقُهُ وَ نَظْرًا يُقَرِّبُهُ مِنْكَ حَقُّهُ» خدايا! قلبی به من عنایت کن که شوق و اشتیاق و عشقی که به تو دارد، آن قلب را به تو نزدیک کند؛ زبانی به من عنایت کن که صدق آن زبان، آن زبان را رفعت ببخشد و آن را به نزد تو بیاورد که آن زبان، فقط زبان گفتگوی با تو شود «وَ نَظْرًا يُقَرِّبُهُ مِنْكَ حَقُّهُ» و نگاه و نظری به من عنایت کن که حقانیت آن نگاه، آن

^۱ سوره‌ی قیامت، آیه‌های ۲۲ و ۲۳.

نظر و آن نگاه را به قرب نائل کند. باز فراز دیگر این دعا و مناجات: «**الْهَى اَقْمِنِى فِى اَهْلِ وَايَتِكَ مَقَامَ مَنْ رَجَا الزَّيَادَةَ مِنْ مَحَبَّتِكَ**» خدایا! مرا از اولیاء خودت قرار بده؛ در جایگاه اولیاء خودت قرار بده؛ من از اولیاء الله شوم؛ «**الْهَى اَقْمِنِى فِى اَهْلِ وَايَتِكَ مَقَامَ مَنْ رَجَا الزَّيَادَةَ مِنْ مَحَبَّتِكَ**» جایگاه کسی که امید به افزونی و زیادت عنایات، الطاف و توفیقاتی را دارد که از جانب تو نصیبش می شود، از رهگذر محبت تو، محبتی که تو به این عبد داری یا محبتی که این عبد به تو دارد؛ مرا در چنین جایگاه اولیاء خودت قرار بده.

«**الْهَى وَ الْهَمْنِى وَلَهَا بِذِكْرِكَ اِلَى ذِكْرِكَ**» خدایا! به من الهام کن و له، مفتون بودن و شیفتگی را؛ و له و شیفتگی به چه چیز را؟ به یاد خودت، به ذکر خودت که از این یاد تو به یاد دیگری [منتقل شوم] و اصلا آن را رها نکنم؛ مفتون و شیدای یاد تو باشم «**وَ هَمَّتِى فِى رَوْحِ نَجَاحِ اَسْمَائِكَ وَ مَحَلِّ قُدْسِكَ**» و خدایا! همت مرا هم همت بلندی قرار بده؛ همتی که می خواهد در مقام اسماء و صفات الهی، پیروزی به دست بیاورد؛ می خواهد متخلّق به اخلاق الله شود؛ متّصف به صفات الله شود؛ متّسم به سمات الله شود؛ همت مرا این گونه قرار بده؛ همت کسی که می خواهد به محلّ قدس تو راه پیدا کند؛ به آن طرف حجب نورانی؛ همت من را چنین همتی قرار بده. یا فراز دیگر: «**الْهَى بِكَ عَلَيْنِكَ اِلَّا اَلْحَقَّتْ بِي مَحَلَّ اَهْلِ طَاعَتِكَ**» خدایا! تو را به خودت قسم می دهیم؛ از تو مدد می جویم که مرا به محلّ اهل طاعت خودت ملحق کنی؛ مرا از بندگان مطیع خودت قرار بده و آنجا که بندگان مطیع تو راه پیدا کردند، من هم به آنجا راه پیدا کنم و به آنها ملحق شوم؛ «**وَ الْمَثْوَى الصَّالِحِ مِنْ مَرْضَاتِكَ**» مرا ملحق کنی به جایگاه شایسته ای که ناشی از مقام رضای توست و عبد در اثر رضایت تو نسبت به او، به آن جایگاه راه پیدا می کند.

باز فراز دیگر «**وَ اَنْ تَجْعَلَنى مِمَّنْ يُدْرِكُ ذِكْرَكَ**» خدایا! از تو می خواهم که مرا این گونه کنی؛ از کسانی قرارم دهی که دائما به یاد تو هستند؛ یک لحظه از یاد تو غافل نیستند؛ در هر کار که می کنند، از تو غافل نیستند؛ نه فقط در ذکر، عبادت، دعا و مناجات؛ کسب و کار هم که می کنند، دلشان پیش توست؛ تحصیل هم که می کنند دلشان پیش توست؛ تحقیق و مطالعه هم که می کنند، دلشان پیش توست؛

تفریح هم که می‌کنند دلشان پیش توست؛ هر کاری که می‌کنند می‌خواهند؛ بیدارند؛ ساکتند؛ سخن می‌گویند؛ ایستاده‌اند؛ حرکت می‌کنند؛ هر حالی که دارند، دلشان پیش توست.

«وَلَا يَنْفُضُ عَهْدَكَ» مرا از کسانی قرار بده که عهده را که با تو بستند، نمی‌شکنند؛ عهد بندگی، عهد عشق و عهد عبودیت را نمی‌شکنند؛ پیمان‌شکن نیستند و از کسانی قرار بده که «وَلَا يَغْفُلُ عَنْ شُكْرِكَ» از تشکر از تو از شکر و سپاس از تو غافل نمی‌شوند؛ یک لحظه از دیدن عنایات، الطاف و خوبی‌های تو به خودشان غافل نیستند و به تبع آن، یک لحظه از تشکر و سپاس از تو غافل نیستند؛ یعنی زبان به گلایه نمی‌گشایند؛ ناسپاسی نمی‌کنند؛ کفران پیشگی نمی‌کنند. «وَلَا يَسْتَخِفُّ بِأَمْرِكَ» و خدایا! مرا از کسانی قرار بده که در مورد امر تو استخفاف نمی‌ورزند؛ آن را کوچک نمی‌شمارند؛ به آن بی‌اعتنایی نمی‌کنند؛ کم‌اهمیتی نشان نمی‌دهند. وقتی یقین کردند که فرمان خدا در این کار است، آن را کاملاً مهم تلقی می‌کنند و با تمام توان آن را اجرا می‌کنند. حال، این امر هر امری باشد؛ امر به نماز و روزه است؛ به خمس است؛ به زکات است؛ به نگاه نکردن به نامحرم است؛ به مراعات حجاب است؛ به عدالت ورزیدن با خلق است؛ به گذشت و عفو از کسانی است که به انسان بدی کرده‌اند؛ هر امری که تو کردی؛ هر چه که کردی، هیچ کدام از این اوامر را استخفاف نمی‌ورزند؛ کم‌اهمیتی نشان نمی‌دهند؛ بی‌اعتنایی نمی‌کنند؛ با تمام توان انجام می‌دهند. خدایا! مرا از این‌گونه بنده‌ها قرار بده. و بلندترین خواسته‌های دیگر «الهِیْ هَبْ لِي كَمَالَ الْاِنْقِطَاعِ اِلَيْكَ» خدایا! به من موهبت کن که از هر چه غیر توست، در نهایت درجه، منقطع شوم؛ بپریم و یکسره به تو روی بیاورم «وَ اَنْزِ اَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا اِلَيْكَ» و دیدگان دل‌های ما را به نور نظر به سوی خودت نورانیت ببخش و روشن کن «حَتَّى تَحْرِقَ اَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ التُّورِ» تا اینکه این دیدگان دل ما پرده‌ها و حجاب‌های نورانی را هم بدر «فَتَصِلَ اِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ» و این دیده‌ی دل ما واصل شود به معدن عظمت و ذات مقدس خودت «وَ تَصِيرَ اَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ» و روح‌های ما به عزّ قدس و مقام قدس تو آویخته شود. «الهِیْ وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَاجَابَكَ» خدایا! مرا از کسانی قرار بده که تو آنها را از دور صدا زدی و آنها با تشنگی، و له و اشتیاق تو را اجابت کردند «وَلَا حَظَّتْهُ فَصِيقَ لَجَلَالِكَ» و از کسانی قرار بده که یک نگاه به آنها انداختی

«فَصَبِّحْ لِجَلَالِكَ» و آنها از این نگاه مدهوش شدند؛ صعقه‌ای زدند «فَنَاجِيْتُهُ سِرًّا وَ عَمِلَ لَكَ جَهْرًا» و از باطن و درون، پنهانی با آنها سخن گفتی و آنها در بیرون، آشکارا برای تو عمل کردند؛ مرا این گونه کن. و آخرین فراز درخواست‌ها: «الْهَى وَ الْحَفْنَى بِنُورِ عَزِّكَ الْأَبْهَجِ» خدایا! مرا ملحق کن به نور عزّ خودت، به نور ذات خودت که سرشار از بهجت، نشاط و سرور است؛ «فَاكُونْ لَكَ عَارِفًا» تا غیر از تو هیچ چیز را در زندگی‌م نشناسم، نه دنیا، نه آخرت، نه خودم، نه دیگران نه زن نه بچه نه دوست نه دشمن را؛ هیچ چیز را نبینم جز تو؛ «فَاكُونْ لَكَ عَارِفًا» فقط تو را بشناسم «وَ عَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا» و از هر چه غیر توست، منحرف باشم؛ یعنی هیچ توجّهی به هیچ چیزی غیر تو نداشته باشم «وَ مِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا» و از تو خائف باشم و مراقبه‌ی تو را پیشه کنم. حال، این خوف از خدا، خوف از عدالت خداست در قبال جرائم؟ می‌تواند باشد؛ اما خوف بلندتری که اینجا مناسبش است، خوف از جلال و عظمت است؛ چون خودِ بزرگی، هیبتی ایجاد می‌کند و اگر کسی به معرفت جلال حضرت حق راه پیدا کند، همه‌ی وجودش را خوف می‌گیرد «وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ»^۲ این خوف از مقام رب است؛ این خوف از عذاب نیست؛ خوف از سخط نیست؛ این خوف از مقام است. و خوف عاشقانه است؛ خوف از اینکه نکند از نظر دوستم بیفتم؛ نکند محبوب عنایتش را از من بگیرد؛ نکند محبوب مرا به جوار خودش راه ندهد؛ نکند محبوب بین من و خودش حجابی بیفکند و من از دیدار او محروم شوم! این خوف‌های عاشقانه؛ نکند محبوب عشق خودش را از دل من خارج کند و من از عشق و دلدادگی او محروم شوم! اینها همه خوف است. همه‌ی خوف‌ها، خوف از عذاب و آتش نیست. «وَ مِنْكَ خَائِفًا» فقط از تو بترسم. یعنی چه؟ یعنی از هیچ کسی غیر تو بترسم. «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ»^۳ از هیچ کس بترسید؛ از من خدا بترسید. «مِنْكَ خَائِفًا» فقط از تو بترسم «مُرَاقِبًا» و مراقبه‌ی تو را هم داشته باشم. یعنی چه؟ یک معنای مراقبه این است که تو را مراقب خودم بدانم؛ توجّه داشته باشم که در خلوت و جلوت، در آشکار و پنهان دائماً

^۲. سوره‌ی الرحمن، آیه‌ی ۴۶.

^۳. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۷۵.

تو داری مرا می بینی «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»^۴؛ اولاً این مراقبه را داشته باشم که احساس کنم که تو داری مرا می بینی؛ ثانیاً، در پیشگاه تو، مراقب رفتار خودم باشم؛ کنترل داشته باشم؛ هر حرفی که آمد نزنم؛ هر لقمه‌ای آمد، نخورم؛ هر کاری آمد نکنم؛ هر صحنه‌ای پیش آمد، نگاه نکنم؛ هر اندیشه‌ای پیش آمد به ذهن خودم اجازه ندهم وارد شود؛ هر آرزویی را اجازه ندهم به دلم وارد شود؛ ظاهر و باطنم را در پیشگاه تو کنترل کنم؛ ادب حضور در محضر تو را مراعات کنم. این هم یک مراقبه و بالاترین مراقبه چیست؟ مراقب باشم که غیر تو به دل من راه پیدا نکند؛ چنان شش دانگ حواسم پیش تو باشد؛ چنان شش دانگ دلم متوجه تو باشد که اصلاً غیر تویی نبینم و به غیر تو میل نکنم و به غیر تو دل نبازم؛ این هم آن مراقبه کامل و تمام عیار است که بنده‌ی مراقب غیر حضرت حق را نمی‌بیند.

این هفت محوری بود که به ذهن من آمد که مناجات شعبانیه را برای اینکه یک نوع بازشناسی کنیم و جنبه فراگیری و آموزشی از آن به دست آوریم، می‌توانیم به این هفت محور تقسیم کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^۴. سوره‌ی علق، آیه‌ی ۱۴.